

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

محمد جعفری  
۱۲ جون ۲۰۲۰



## الهام و یا اشاره گرفتن خمینی در طرح ولایت فقیه

۱

قبل از شروع بحث یاد آور می شود : رساله ای که در ۷ قسمت کوتاه ارائه می شود، در جست و جوی یافتن پاسخ به این سؤال است که آیا آقای خمینی در طرح ولایت فقیه از کسی و یا جایی الهام و یا اشاره ای گرفته است؟ کسانی که علاقه مند به این بحث تاریخی هستند، بایسته است تمامی ۷ قسمت بحث را دنبال کرده و در نهایت هم خود نتیجه گیری و قضاوت کنند.

بعد از این که طبق اسناد مسلم برایم روشن و مسلم شد که آقای خمینی قبل از رفتن به نجف از مخالفان ولایت فقیه بود، این سؤال برایم پیش آمد که چه تحولی، به لحاظ روانی و فکری و در رابطه با جامعه و از لحاظ سیاسی در وی به وجود آمد که او را موافق ولایت فقیه و سرانجام ولایت مطلقه فقیه کرد؟ آن عوامل از خمینی مخالف ولایت فقیه، خمینی ساختند که، ولایت فقیه را به مثابه زعامت سیاسی و رهبری کشور، جعل کند و دین را وسیله رسیدن به قدرت بگرداند، عنوان کننده و مدعی نمایندگی از رسول خدا و امام زمان، بشود و بگوید آنها ولایت مطلقه بر مردم داشته اند و فقیه هم همان ولایت را دارد و از ولایت هم جز اعمال قدرت، نداند؟؟ جهت یافتن پاسخ سؤال خود به تحقیق وجست و جو پرداخته شد که نتیجه آن یافته ها را به ترتیب در ۷ قسمت کوتاه مطالعه خواهید کرد .

آیه الله منتظری در خاطرات خود آورده است که آقای خمینی تا قبل از رفتن به نجف به ولایت فقیه معتقد نبوده است . او می نویسد : "در بحث با ایشان، من گفتم : "سنت می گوید خلافت به انتخاب است، شیعه می گوید به نصب است"، ایشان گفتند : "مذهب تشیع این است که امام باید معصوم و منصوب باشد . در زمان غیبت تقصیر خود مردم است که امام غایب است، خواجه هم می گوید : "وُجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ وَ عَدَمُهُ مِنَّا . "حالا هم ما لایق نبوده ایم که امام غایب است، ما باید شرایطی فراهم کنیم تا که امام زمان (عج) بیاید . ما گفتیم پس در زمان غیبت باید هرج و مرج باشد؟ فرمود : این تقصیر خود مردم است، خداوند نعمت را تمام کرده ما باید لیاقت آمدن امام زمان (عج) را در خود فراهم

کنیم. نظر شیعه این است که امام فقط باید منصوب و معصوم باشد. این بود اظهارات ایشان در آن وقت، و اشاره ای هم به ولایت فقیه نکردند. بعداً که ایشان به نجف رفتند، در آنجا دوازده جلسه راجع به ولایت فقیه و حکومت اسلامی بحث کردند". (1)

آنچه را که مرحوم منتظری در خاطرات خود در مورد مخالفت آقای خمینی با ولایت فقیه ذکر کرده در انطباق با نظر آقای خمینی است. وی در "رساله اجتهاد و تقلید" خود که قبل از رفتن به نجف، نوشته شده، تصریح می‌کند:

"اشکال در اصل "عدم ولایت" (2) وجود ندارد. جای هیچ اشکالی نیست. در این اصل و قاعده عدم نفوذ حکم هیچ کسی بر کس دیگر، شکی نیست. فرقی نمی‌کند که حکم مذکور، قضائی باشد یا غیر آن، حاکم پیامبر باشد، یا وصی پیامبر، یا غیر آنها. زیرا صیرف نبوت و رسالت و وصایت، و یا علم و فضائل نفسانی، به هر درجه باشند، موجب نمی‌شوند که دارندگان این گونه کمالات، نافذالحکم باشند و قضاء و داوری آنان، فاصل و قاطع خصومت و تنازع شود، بلکه آنچه را عقل در می‌یابد و به آن حکم می‌کند، همانا نفوذ حکم خداوند متعال در باره خلق است". (3) وی حتی در کتاب کشف الاسرار می‌نویسد: "أولي الأمر و ولایت بر مسلمین را فقط ائمه (ع) دارند". (4) افزون بر اینها، وی تصریح می‌کند: "غیر از امامان دوازده گانه شیعیان، کسی ولایت بر مسلمین را دارا نمی‌باشد". (5) و نظر فوق هم منطبق با نظراکثریت قاطع علمای شیعه تا قبل از پیروزی انقلاب و قبضه کردن قدرت توسط روحانیون به رهبری خمینی است.

فتحعلی‌شاه که در پی کسب مشروعیت دینی و شرعی بود، به روحانیان به علت جلب حمایت مردم علاقه و گرایش داشت. ملا احمد نراقی هم که روابط بسیار نزدیکی با فتحعلی‌شاه داشت. او به درخواست فتحعلی‌شاه، کتاب معراج السعاده را در اخلاق نگاشت و به وی تقدیم کرد. نراقی سلطان عادل را ظل‌الله می‌دانست و با این نظر فتحعلی‌شاه را سایه خداوند بر روی زمین نامید و سلطان عادل هم کسی است که از طرف فقیه مآذون باشد و برای مشروعیت بخشی این نظریه خود به شاه کوشش کرد با ادله و به خاطر حمایت و پشتیبانی از پادشاه وقت، در کتاب عوائد الایام را به زعم خود به ابتکار و اثبات این مطلب پرداخت اما شاگردش شیخ اعظم شیعه (شیخ الطایفه)، شیخ مرتضی انصاری در مکاسب در رد نظریه ملا احمد نراقی می‌گوید: "اگر به این باور باشیم که اطاعت از فقیه همانند و یا مساوی با اطاعت از امام (ع) است، این بیان خارج از دلیل است و همانند خاری است که بر دست ما می‌رود" (6) و به تعبیر فیلسوف و مجتهد آیت الله مهدی حائری یزدی: "اثبات چنین فرضیه ای مانند مشت بر سندان کوبیدن است. یا مانند دست به میخ خاریدن است" (7) و چنان استدلال شیخ اعظم شیعه قوی بود که تا زمان آقای خمینی هیچ کدام از فقها و مجتهدین به خود اجازه ندادند که در استدلال وی تشکیک کنند.

با اتکا عبه اسناد انکار ناپذیری که در بالا آمد مسلم است که خمینی نیز مانند قریب به تمامی فقهاء، تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد ۴۲، به ولایت فقیه معتقد نبوده است و بعدها، در بهمن سال ۱۳۴۸ در نجف به تدریس ولایت فقیه به عنوان زعامت و رهبری سیاسی کشور پرداخت زیرا وی تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ و زندانی و بعد تبعید و رفتن به نجف خواسته و ایده آتش این بوده که قانون اساسی اجراء شود "مانمی‌گوئیم حکومت حتماً باید" با فقیه باشد بلکه می‌گوئیم حکومت باید با قانون خدائی که صلاح کشور و مردم است اداره شود و این "بی نظارت روحانی" صورت نمی‌گیرد" (8). و در تلگراف خود به شاه در ۱۵ آبان [عقرب] ۱۳۴۱ از وی می‌خواهد که از قانون اساسی تبعیت کند و به حکم خیرخواهی به وی نصیحت می‌کند: "اینجانب به حکم خیرخواهی برای ملت اسلام اعلیحضرت را متوجه می‌کنم... انتظار ملت ما مسلمان آن است که با امر اکید آقای علم را ملزم فرمائید از قانون اساسی تبعیت کنند و از جسارتی که به ساحت مقدس قرآن کریم نموده استغفار نماید والا ناگزیرم در نامه سرگشاده به اعلیحضرت مطالب

دیگری را تذکر دهم (9) "...و این خواسته که قانون اساسی مشروطه اجراء شود به غیر از ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه است که در سال ۴۸ در نجف به تدریس آن پرداخت. از آن زمان که این امر بر من مسلم شد، افکارم در اطراف این مسأله دور می زد که بفهمم و یا بر من آشکار شود در این مدت، به لحاظ نظر و عمل، چه تغییری در وی رخ داد که سبب شد، او در تشیع، دست به این جعل بزند و نظریه‌ای را که جز به انحصار در آوردن قدرت نیست به اسلام نسبت دهد و آن را تدریس کند؟ و دائم این مسأله فکرم را به خود مشغول کرده بود که آیا خمینی در طرح ولایت فقیه به عنوان زعامت و رهبری سیاسی، از جانی و کسی به وی اشاره و یا الهامی نشده و یا اشاره و الهامی دریافت نکرده است؟ زیرا بسیار بعید به نظر می رسید از کسی که تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ و تا سن شصت و چند سالگی مخالف ولایت فقیه به عنوان زعامت و رهبری سیاسی بوده، ناگهان چه بر او گذشته که موافق آن شده است. به هر حال در اطراف مسأله به تحقیق و جست و جو پرداختم و اسنادی را که به آن ها دسترسی داشتم و یا به دست آورده بودم، جهت ثبت در تاریخ در دو کتاب "پاریس و تحول انقلاب..." و "تقابل دو خط..." آورده شد. بعد از انتشار دو کتاب فوق به نکات مهم دیگری در این رابطه دسترسی پیدا کردم. مجموعه این داده ها را بارها و بارها مطالعه و مورد مذاقه قرار دادم با توجه به داده ها ناگاه جرقه ای به فکرم زده شد که طرح ولایت فقیه توسط آقای خمینی بایستی از جانی و کسی به وی الهام یا اشاره ای شده باشد و این اشاره و یا الهام در دو مرحله انجام پذیرفته است:

الف- تدریس ولایت فقیه با اشاره امریکانی ها توسط بقائی و حزب زحمتکشان و یا مستقیم توسط بقائی و با موافقت امریکانی ها و

ب- ابتکار طرح ولایت فقیه در مجلس خبرگان توسط حزب زحمتکشان و بقائی

اگرچه مرحله اول طرح یعنی الهام و یا اشاره به خمینی در تدریس ولایت فقیه با اما و اگر و یا سوالهانی همراه است. اما در این که در مرحله دوم این طرح توسط حزب زحمتکشان و توسط آیت ابتداء به آیت الله منتظری و سپس با حمایت وی توسط دکتر آیت به مجلس خبرگان آمد، و خود بقائی هم بدان اذعان داشته جای شک و شبهه ای نیست و این قسمت دوم است که اثبات قسمت اول را هم تقویت می کند که طرح از اول برای دستیابی به قدرت به خمینی القاء و در نتیجه آن را تدریس کرده است. این که گفته شده که مرحله دوم این طرح توسط حزب زحمتکشان و آیت ابتداء به آیت الله منتظری و سپس با حمایت وی توسط دکتر آیت به مجلس خبرگان آمد، بدین معنا نیست که مرحوم منتظری به ولایت فقیه اعتقاد نداشته است بلکه تا زمان تشکیل مجلس خبرگان آقای خمینی از میلیون و آزادیخواهان و بعضی از روحانیون تراز اول واهمه ای داشت و تا قبل از تشکیل مجلس خبرگان نامی از ولایت فقیه به میان نیاورده بود و حتی در پیش نویس قانون اساسی تهیه و تصویب شده دولت موقت و شورای انقلاب و تأیید مراجع و آقای خمینی که در آن هیچ ذکری و یا نامی از ولایت فقیه به میان نیامده بود و قرار هم بود که این قانون یا در مجلس مؤسسان به تصویب برسد و یا این که از طریق مراجعه به آرای ملت (رفراندوم) به تصویب ملت برسد که بر اثر اختلاف نظر بین دولت موقت و بعضی از اعضای شورای انقلاب کار به مجلس خبرگان کشیده شد که در قسمت چهارم مشروحتر به نکته پرداخته خواهد شد.

الف- تدریس ولایت فقیه با اشاره امریکانی ها توسط بقائی و حزب زحمتکشان و یا مستقیم توسط بقائی و با موافقت امریکانی ها.

با توجه به اسناد و مدارک مورد استفاده و به شرحی که مطالعه خواهید کرد، به نتیجه فوق خواهید رسید، زیرا بقائی پیوند عمیقی با کانون های خارجی به ویژه امریکا و انگلیس داشت و بقائی و خمینی حد اقل به لحاظ تاکتیک سیاسی و رسیدن به هدف تا پیروزی انقلاب و تصویب ولایت فقیه در مجلس خبرگان هم خط و همگام بوده اند.

### آقای خمینی هم خط و همگام با کودتاچیان و بقائی

بقائی و دوستانش در حزب زحمتکشان از جمله کسانی است که در به وجود آمدن شرایط کودتای ۲۸ مرداد [اسد] "سیا" به مصدق پشت کرد و در جهت موفقیت کودتا از آنچه دستش بر آمد کوتاهی نکرد. کاشانی هم بعد از کودتای ۲۸ مرداد گفت: "خداوند عادل است و آنچه بر مصدق گذشت نتیجه عدل خداوندی است" و "در اینجا ملت شاه را دوست دارد (10)". و مصدق را در مقام فرماندهی خائن خواند و گفت: "طبق شرع شریف اسلامی مجازات کسی در مقام فرماندهی و نمایندگی کشورش در جهاد خیانت کند مرگ است" (11) و کاشانی بعد از کودتا با تمامی گرفتاری و کم و زیای که داشت، شاه در تاریخ جمعه ۱۸ اسفند ۱۳۴۰، در زمان بیماری و بستری بودن کاشانی از وی در منزلش عیادت می کند و همچنین برای معالجه ایشان پروفسور کوولر را از پاریس به تهران می آورند (12). همین که شاه در زمان بیماری و بستری بودن کاشانی از وی در منزلش عیادت می کند و همچنین برای معالجه ایشان پروفسور کوولر را از پاریس به تهران می آورند، خود حکایت از این ندارد که کاشانی چه خدمت بزرگی به شاه کرده است؟ و این در حالی است که حتی شاه حاضر نیست که اسم مصدق را بشنود و حتی اجازه نمی دهد که مرحوم مصدق در جانی که وصیت کرده است دفن شود.

روحانیون طرفدار کاشانی - بهبهانی - سید ضیاءالدین طباطبائی با دکتر بقائی و حزب زحمتکشان رابطه همکاری و همگامی داشتند و این مجموعه در فراهم آوردن شرایط داخلی کودتای ۲۸ مرداد [اسد] و شکستن جبهه داخلی و در خدمت خارجی ها قرار گرفتن علیه حکومت ملی و قانونی مصدق نقش اساسی داشتند. پس شک نیست که آقای خمینی هم که پیرو سیاسی خط کاشانی - بهبهانی - سید ضیاءالدین طباطبائی و دکتر بقائی بوده است با کودتاچیان همگام و هم خط بوده و وی چنان کینه ای از مصدق به دل داشت که وقتی زمان به دست آورد و فرصت به وی دست داد، انواع و اقسام تهمت ها را به آن مرد بزرگ ایران زمین زد و از جمله گفت، مصدق "هم مسلم نبود" و "مصدق از اسلام سیلی خورد" (13) با این گفته نه تنها نشان می دهد که با زمینه سازان داخلی کودتا موافق و هم خط بوده بلکه کودتای ۲۸ مرداد "سیا" را که امریکائی ها علیه حکومت ملی مصدق سازمان دادند، سیلی از طرف خداوند می داند که بر مصدق فرود آمده است و این به تنهایی آشکار می کند که وی از طرفداران پرو پا قرص کودتا و همگام و همراه با امریکائی ها بوده است. در قسمت دوم هم خط و همگام بودن بقائی و خمینی در چهارچوب قانون اساسی بررسی می شود.

محمد جعفری ۱۹ خرداد [جوزا] ۱۳۹۹

### نمایه و یادداشت:

- 1- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انقلاب اسلامی، فوریه 2001، ص. 86
- 2- اصل "عدم ولایت" یک اصل عملی و یک قاعده عقلی فقهی است: "لا ولاية لاحد علی احد" یعنی این که به لحاظ فقهی، اصل بر عدم ولایت است. بدین معنا که هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد و دیگران حق دخالت در سرنوشت او را ندارند و هر فردی نسبت به عملکرد خود در برابر خداوند مسؤول و پاسخگو خواهد بود. و یا هیچ کسی بر هیچ کس

دیگر ولایت ندارد و هرکسی خود بر خویشتن ولایت دارد به عبارت دیگر رهبری و اداره زندگی از حقوق ذاتی هر انسانی است .

3 - حکومت و مذهب، دانشگاه لندن، مقاله دکتر مهدی حائری، ص. 224-225، به نقل از رساله اجتهاد و تقلید آقای خمینی در هشتاد صفحه از صفحه 93 تا 173 در جلد دوم کتاب رسائل چاپ قم 1378 ه. ق. و همچنین در 92 صفحه ( از ص 505 تا 596) ضمیمه جلد دوم کتاب تهذیب الاصول شیخ جعفر سبحانی که تقریرات درس آیت الله خمینی می باشد و توسط جامعه مدرسین به چاپ رسیده است؛ حکومت ولایتی، محسن کدیور، نشر نی، چاپ چهارم 1380 ، ص. 244 و 245، به نقل از: امام خمینی، الرسائل، رساله فی الاجتهاد و التقليد، ص 100 و 101 (قم 1385 ، ه. ق.).

4 - همان سند، به نقل از کتاب کشف اسرار آیت الله خمینی از ص 107 تا ص 115 ، چاپ 1323 شمسی انتشارات کتاب فروشی علمیه اسلامیة تهران.

5 - همان سند.

6 - مکاسب شیخ انصاری، ج 9، ص 328، چاپ نجف. 1397

7 - خاطرات آیت الله فیلسوف و مجتهد، مهدی حائری یزدی، ص 80

8 - کشف اسرار ص. 64-65

9 - تحلیل و بررسی از نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی، ج اول، ص 156-157

10 - تقابل دو خط چاپ اول ص 165؛ به نقل از کیهان 17 شهریور 32 ، آیت الله کاشانی در مصاحبه با روزنامه "المصری"

11 - همان سند؛ به نقل از :کیهان، 23 شهریور 1332 ، آیت الله کاشانی در مصاحبه با خبرنگار "اخبار الیوم"

12 - مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیت الله کاشانی، از محمود دهند، ج 4 ، ص 223 و 226؛ "شاهنشاه به منزل حضرت آیت الله کاشانی که بیمار و بستری هستند تشریف فرما شدند و از ایشان عیادت فرمودند . حضرت آیت الله کاشانی از چهار ماه پیش در بیمارستان بازرگانان برای معالجه و استراحت بستری شدند و چندی پیش نیز پروفیسور کوولر از پاریس برای معالجه ایشان به تهران آمد ."

13 - از سخنرانی خمینی در 25 خرداد. 60